



۲۰۱۹/۰۲/۱۰



حمید ارجمند

## تعیین تقدیر در واشنگتن و مسکو

افغانستان در یک موقعیت نامعلوم و سرنوشت ساز قرار گرفته است. پس از ۱۷ سال امید به یک افغانستان جدید، افغان ها بار دیگر خودشان را با واقعیت تازه ای روبرو می بینند: کاهش قدرت مند نیروهای سیاه به سوی گذشته. واقعیتی خنده آور ولی در عین حال عصبی کننده این است که ما بار دیگر بحث داغ پر حرمان روی بازگشت و یا عدم بازگشت به زمان گذشته داریم. طبقات سیاسی و اداری افغانستان آن قدر با بی کفایتی این کشور را اداره کرده اند که از فرصت ۱۱ سپتامبر برای تحکیم پایه های دولت دموکراتیک بهره نگرفته اند، با غارت، فساد و سوء مدیریت پایه های دولت را آن قدر ضعیف و لرزان ساخته اند که با خروج حامیان خارجی در برابر دشمن بیرحم و قرون وسطایی شان به خودشان می لرزند.

دولتمردان و دیوان سالاران افغانستان کفایت و اعتماد به نفس برای مقابله با دشمن خونین خود را ندارند. تاریخ نشان داده است که طبقات حاکمه در طول دوران دچار زوال درونی شده و در اثر آن از داخل فرو پاشیده اند. فساد مالی و سیاسی، بی اعتقادی به ارزش های بنیادین و رهایی بخش جامعه، بی تدبیری و اشتباهات اساسی، جبرونی در برابر دشمن، همکاری با خصم خونین و ... طبقات قدرت را به سوی زوال پیش برده است. در افغانستان طبقه ای سیاسی دقیقاً خصایل طبقه ای وابسته و بی کفایت را پیدا کرده است که برای هیچ مشکلی راه حل داخلی و متکی به خود ندارد، و برای تمام مشکلات خود به دنبال یک راه حل خارجی است.

همان طوری که تاریخ افغانستان نشان داده است، پس از این که سلاطین آن از یک قدرت جهانکشا به یک قدرت شکننده و معاشخور انگلیس و روس و فارس تقلیل یافتند، همیشه در برابر تغییرات جیوپولتیک و بازی قدرت های منطقه و جهان آسیب پذیر بوده اند. طبقه ی حاکمه برای تحکیم قدرت داخلی به دنبال جذب حمایت مالی و نظامی یکی از این قدرت ها بودند. بارها در تاریخ خود دیده ایم که چگونه فرزندان یک شاه یا امیر افغان پس از مرگ پدر به جان هم افتادند و برای برتری و غلبه در جنگ قدرت به دنبال کسب حمایت از هند بریتانیایی، روسیه تزاری و فارس قاجاری برآمدند. آنها به سلاح و پول نیاز داشتند و این دولت ها برای این که قلمرو افغانستان از نفوذ دولت های رقیب در امان باشد، از جناح های رقیب در داخل حمایت می کردند.

این روال تاریخی برهم نخورده است. همین اکنون، بازیگران داخلی برای تحکیم جایگاه شان، خودشان را به یکی از قدرت های منطقه ای نزدیک ساخته اند. حامد کرزی از اتکا به امریکا آغاز کرد و حالا دارد در خطوط منافع روس ها قدم بر می دارد. اشرف غنی و تیمش به دلیل کمک های مالی و نظامی غرب در محور ایالات متحده قرار دارند. طالبان منافع امنیتی پاکستان، ایران و روسیه را پاسداری می کنند. تمام این بازیگران بدون این قدرت های خارجی در رقابت های داخلی چانس موفقیت ندارند.

اتکا به دولت و مردم در ریال پولتیک طبقه ای سیاسی افغان جایگاهی ندارد. برای همین سفرهای دولت مردان افغان به واشنگتن و مسکو و اسلام‌آباد قابل درک است. دولت ضعیف، اقتصاد عقب مانده‌ی زراعتی و نهادهای اجتماعی و سیاسی کوچک و محدود افغانستان منشای قدرت بازیگران داخلی نیست. سیاسیون افغان شبکه ای از وفاداران و حامیان مسلح و غیر مسلحی دارند که منافع شان در هم گره خورده است و غالباً هم مبتنی بر پول، کرسی، زمین و امتیازات خاص دیگر است. آنها منابع مالی و نظامی شان را از داخل و به صورت مشروع نمی‌توانند تأمین کنند. چون، آن‌ها اقتصاد و صنعتی را به وجود نیاورده اند که از طریق آن به امتیازات و منافع مشروع دسترسی پیدا نمایند. داشتن ثروت و منزلت بالا یک حق مشروع است اما به شرطی که طبقات سیاسی و اداری از روی کفایت و تدبیر نهادهای مشروع مولد ثروت و قدرت را به وجود آورده باشند. اقتصاد دهقانی وابسته به رحمت فصول و دعای باران، نهادهای سیاسی ضعیف تابع مناسبات عقب‌مانده ی اجتماعی و قبایلی، و یک طبقه سیاسی متخاصم، فرد محور، فاقد ارزش ها و چشم‌انداز مشترک، چگونه می‌توانند نهادهای اقتصادی و سیاسی قدرت‌مند را به وجود آورند؟

برای همین، فعلاً همه از خودشان می‌پرسند که چرا ما به این‌جا رسیده‌ایم؟ چرا پس از ۱۷ سال هنوز از بازگشت طالب هول و هراس داریم؟ پاسخ ساده است: نهادهای ضعیف، فساد گسترده ی مالی و ارزشی سیاسیون و بی‌وکرکات‌ها، و بی‌اعتقادی عمیق طبقه ی قدرت به افغانستان مترقی و دگرگونه ما را به اینجا رسانده است. افغانستان همیشه به خاطر همین نهادهای ضعیف سیاسی و اقتصادی در برابر شورش‌های داخلی آسیب پذیر بوده است و امروز نیز از این جریان تاریخی استثنا نیست. نخبه گان سیاسی، اداری و اقتصادی افغانستان فرصت این را داشتند که ما را از این دور شیطانی و شوم تاریخی نجات دهند که چنین نشد. آن‌ها فاقد این تعهد تاریخی بودند. وطنپرستی آنها در همین شعارها و سخنرانی‌های احساساتی خلاصه شده است. وقتی آقای غنی یک شبه خود را قهرمان نجات افغانستان معرفی می‌کند، هیچ کسی به آن باور ندارد.

او که خود را تکنوکرات و متخصص دولت سازی به حساب می‌آورد، حاضر شد که با پشتی بانی سیستم ثقل و چهره‌های قدرتمند قاچاق اقتصادی در انتخابات شرکت کند و خود را برنده سازد. او به جای «مردم» به یک قوم خاص تکیه کرد، مناسبات قبایلی قدرت را پذیرفت و برای بسیج حوزه‌ی قومی قدرت خود به سیاست هویتی و قومی روی آورد. به این ترتیب، وی مشکل مشروعیت دولت را حادثر و جامعه را چند قطبی ساخت. اکنون هیچ کس انگیزه ای برای دفاع از وی ندارد. حتا این امر سبب شده است که موجودیت دولت در برابر سپاه طالب و جنرالان پاکستانی آسیب پذیر گردد.

اگر کرزی و تیم اتمر به مسکو برود و اشرف غنی به واشنگتن، هیچ کسی سرنوشت دولت و ملت افغانستان را بی توجه به رفع مشکلات بنیادین تاریخی و جدید افغانستان نمی‌تواند حل کند. افغانستان به دلیل دولت ضعیف و طبقه‌ی سیاسی، اداری و اقتصادی فاسد در برابر شورش‌ها و دینامیزم‌های منطقوی و بین‌المللی ضعیف و شکننده است و این دشواری عظیم تاریخی به مدد هیچ کسی در بیرون نمی‌تواند حل شود. چه کرزی و اتمر به طالب در مسکو گوش بدهند و چه اشرف غنی در کابل رجز بخواند، با این نهادهای عقیمانده و فاسد، و نقش تاریخی‌شان در شکست روند دولت‌سازی در افغانستان نمی‌توانند که به ساده‌گی کشور را از این مخمصه نجات دهند. در بهترین حالت ما وارد یک مرحله جدید جنگ می‌شویم، مرحله ای که بدون کمک خارجی با دشمنان داخلی و

خارجی افغانستان کنونی باید مبارزه صورت گیرد. اما مسأله‌های کلیدی این است که آیا طبقه‌ی سیاسی و اداری و اقتصادی افغانستان در این روند، قدرت جلوگیری از فروپاشی دولت را پیدا خواهند کرد و یا خیر؟

